

جایگاه آزادی در فلسفه سیاسی آیزایا برلین^۱

سهیلا نادری زرنه^۲ - محمد توحید فام^{۳*} - احمد بخشایشی اردستانی^۴ - علی اکبر امینی^۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۲ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۸

چکیده:

هدف اصلی مقاله حاضر، تبیین جایگاه آزادی در فلسفه سیاسی آیزایا برلین است. سوال اصلی مقاله این است که آزادی در فلسفه سیاسی آیزایا برلین دارای چه جایگاهی است؟ در پاسخ این فرضیه مطرح شده است که در فلسفه سیاسی آیزایا برلین، آزادی به عنوان مهمترین مولفه در جهت مقابله با استبداد مطرح است. نتایج مقاله حاضر نشان می‌دهد که به واسطه وجود استبداد در جوامع مختلف و به خصوص جهان سوم، توده‌های مختلف باید با استفاده از ابزارهای مختلف در جهت دستیابی به آزادی گام بردارند تا بتوانند استبداد را از میان بردارند. در واقع از دیدگاه برلین، آزادی به عنوان اصلی‌ترین مانع در جهت مقابله با استبداد مطرح است. نوع روش تحقیق در این مقاله از نظر هدف بنیادی و از نظر ماهیت تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای است.

واژگان کلیدی: آیزایا برلین، آزادی مثبت، آزادی منفی، کثرت‌گرایی، لیبرالیسم



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

JPIR-2103-1806

^۱ - این مقاله از رساله دکتری با عنوان مقایسه ماهیت آزادی در اندیشه آیزایا برلین و علامه نائینی با تاکید بر کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله استخراج شده است.

^۲ - دانشجوی دکتری علوم سیاسی - مسائل ایران، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

^۳ - دانشیار گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران: نویسنده مسئول

tohidfam_m@yahoo.com

^۴ - دانشیار گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

^۵ - استادیار گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

مقدمه

به دشواری می‌توان درباره دانش‌واژه آزادی بحث کرد، زیرا دانشمندان اجتماعی و فیلسوفان در همان حد متعارفی آن را به کار برده‌اند که نظریه پردازان سیاسی، اما توجه آنها به آزادی فرق می‌کند. در فلسفه، آزادی را به طور معمول صفت و خاصیت اراده می‌دانند: آیا افراد «اراده آزاد» و اختیار دارند یا اعمال آنها کلا جبری است؟ آشکار است که پاسخ این پرسش به درک و دریافت هر کس از طبیعت بشر و مهم تر از آن، ذهن آدمی بستگی دارد. شاید بهترین راه، شناختن آزادی و مشخص کردن آن از ناآزادی باشد. آزادی ضرورتی اخلاقی است که از سرشت انسان و وضع او در جهان بر می‌خیزد. آیزایا برلین از سرشناس‌ترین و برجسته‌ترین لیبرال‌های دوران معاصر است که نظریه وی در خصوص دو مفهوم آزادی مثبت و منفی سررشته بحث‌های سیاسی و اجتماعی و اخلاقی مرتبط با آزادی است. مفهوم آزادی از کلیدی‌ترین آرای او و به‌نوعی مرکز ثقل اندیشه‌های اوست. برلین، گرایش‌های نیرومند پوزیتیویستی دارد، از این‌رو همچون دیگر پوزیتیویست‌های معاصر مبارزه شدیدی را علیه فلسفه و هر نوع تفکر مابعدالطبیعی و کل‌گرا به راه انداخته و در واقع می‌شود گفت گرایش‌های پوزیتیویستی در «برلین» به مراتب از «آرنت» و حتی راسل نیرومندتر است. به نظر او، آنچه در انسان اهمیت ویژه دارد و حتی انسانیت انسان در گرو آن است قدرت انتخاب و گزینش‌گری اوست و آزادی از این جهت اهمیت ویژه می‌یابد که میدانی برای انتخاب انسان‌ها فراهم می‌آورد. در تمام جنبه‌های اندیشه برلین از جمله پلورالیسم ارزشی، رد جبرگرایی تاریخی، رد آرمان‌شهرگرایی و دفاع از دموکراسی (البته دموکراسی‌ای که جنبه‌های منفی آن به دست نیرو-های روشن‌فکر و نقاد محدود و کنترل می‌شود) رد پای آزادی‌محوری و دغدغه دفاع از آن قابل درک و محسوس است. در این مقاله، سعی می‌شود جایگاه آزادی در اندیشه‌های کثرت‌گرایانه آیزایا برلین مورد واکاوی قرار گیرد.

بیان مساله

آزادی از جمله مهم‌ترین مولفه‌هایی است که همواره ذهن بشر را به خود معطوف داشته است. در طول تاریخ، آزادی و تلاش برای آزادی خواهی اصلی‌ترین عامل جدال توده‌های مردم با حکومت‌ها بوده است. از سوی دیگر، در همه ادیان نسبت به این مقوله سفارش زیادی شده است و در راهبردهای خود، توجه حکومت‌ها را به این امر ابراز داشته‌اند. از سوی دیگر، آزادی یکی از لوازم حیات و تکامل است، یعنی یکی از نیازمندی‌های موجود زنده، آزادی است. در جوامع غربی، یکی از ویژگی‌های بنیادی لیبرالیسم در نیمه دوم قرن بیستم، اتکا به مفهوم تکثرگرایی ارزشی بوده است. به عبارتی، لیبرال‌ها در این دوره با طرح این مدعا که خصوصیت ویژه لیبرالیسم قرار دادن ارزش آزادی منفی در رأس سلسله مراتب ارزشی است و این نکته که ارزش آزادی منفی از

تنوع شیوه‌های زندگی و تكثر ارزش‌ها دفاع می‌کند به این نتیجه می‌رسند که پذیرش تكثرگرایی ارزشی به مثابه یک نظریه به پذیرش و اثبات لیبرالیسم به مثابه یک مکتب منتهی می‌شود. به عبارتی بین لیبرالیسم و تكثرگرایی ارزشی نوعی استلزام منطقی وجود دارد، به این معنا که تعهد به تكثرگرایی ارزشی منطقا ما را به سوی اولویت بخشی به آزادی منفی و در نتیجه تعهد به لیبرالیسم وا می‌دارد.

از میان خیل اندیشمندان لیبرالی که از این نظریه دفاع کرده و می‌کنند، سر آیزایا برلین جایگاه ویژه‌ای دارد. تبیین و توصیف برلین از مفهوم آزادی همچنان پارادایم اصلی بحث در باب مفهوم آزادی است. علاوه بر این، او اولین اندیشمند لیبرالی است که نظریه تكثرگرایی ارزشی را صورتبندی کرده است و تبیین او از این نظریه همچنان در میان حامیان این نظریه پذیرفته می‌شود. با وجود تفاوت رویکردی آیزایا برلین با سایر اندیشمندانی که در حوزه تكثرگرایی و آزادی بحث کرده‌اند، به نظر می‌رسد دیدگاه‌های وی بیشتر از سایر اندیشمندان در میان جوامع غربی مقبولیت دارد. با توجه به این امر، مساله اصلی و اساسی مقاله حاضر، تبیین جایگاه آزادی در اندیشه آیزایا برلین است که سعی می‌شود ابعاد و زوایای مختلف آن مورد واکاوی قرار گیرد.

پیشینه تحقیق

رستمی (۱۳۸۴) در مقاله‌ای با عنوان جایگاه حقوق بشر در پلورالیسم ارزشی آیزایا برلین سعی دارد با استفاده از پلورالیسم ارزشی برلین به تبیین حقوق بشر از دیدگاه وی بپردازد. سوالی که نویسنده به دنبال پاسخگویی به آن است به این قرار است که: در فرآیند تحول گفتمانی لیبرالیسم سنتی به لیبرالیسم آگونیستی، پلورالیسم ارزشی برلین تا چه اندازه حقوق بشر را متحول می‌کند؟

مشکات و فاضلی (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان بررسی انتقادی مفهوم آزادی از نظر آیزایا برلین ابتدا سعی کرده است مفهوم آزادی مثبت و منفی را از نگاه برلین تبیین کند و سپس جنبه‌های مختلف آن را با نگاه نقادانه مورد بررسی قرار دهد.

جیرانی (۱۳۹۰) در مقاله‌ای با عنوان تكثرگرایی ارزشی و آزادی در اندیشه آیزایا برلین سعی کرده است به طوری ایجابی و با اتکا به خصیصه عقلانیت ستیزی و الگوهای تصمیم‌گیری در تكثرگرایی ارزشی، امکان استنتاج هرگونه ارجحیت ارزشی از تكثرگرایی مورد بحث قرار بگیرد.

اکبرزاده و شهریاری (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان واکاوی مفهوم آزادی با تکیه بر اندیشه فلسفی سیاسی آیزایا برلین، در پی آن است که پس از آشنایی مختصر با کل اندیشه برلین با نگاهی دقیق به بررسی مفاهیم آزادی مثبت و منفی از نگاه او بپردازد.

نظری (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان بازشناسی مفاهیم آزادی مثبت و منفی: به رویکردی انتقادی

معتقد است که آیزایا برلین در صدد است با رد مونیسم معرفتی، پایه‌های کثرت‌گرایانه روش خود را بنیان نهد و اندیشه و عمل را از حوزه‌ای تک سویه به حوزه‌ای چند سویه مبدل کند تا از این راه دغدغه اصلی او یعنی فراهم کردن بسترهای آزادی تحقق یابد.

چارچوب نظری

چارچوب نظری این مقاله، مبتنی بر نظریات گفتمان لاکلا و موف است. نظریه لاکلا و موف ریشه در دو سنت نظری ساختگرا یعنی مارکسیسم و زبان‌شناسی سوسوری دارد. مارکسیسم مبنای اندیشه اجتماعی را برای این نظریه فراهم می‌آورد و زبان‌شناسی ساختگرای سوسور نظریه معنایی مورد نیاز این دیدگاه پساساختگرایانه را در اختیار قرار می‌دهد. مطابق نظریه آنها، کل حوزوی اجتماع به مثابه شبکه‌ای از فرآیندهای متفاوت است که در آن معنا تولید می‌شود. عناصر و مولفه‌های نظریه گفتمان لاکلا و موف را می‌توان اینگونه بیان داشت:

۱- مفصل‌بندی

هر عملی که میان عناصر پراکنده در درون یک گفتمان ارتباط برقرار کند به نحوی که هویت این عناصر اصلاح و تعدیل شود، مفصل‌بندی نامیده می‌شود. معنای بعضی از نشانه‌ها به واسطه مفصل‌بندی، گاه آنچنان رایج و مرسوم می‌شود که در نظر ما کاملاً طبیعی جلوه می‌کند. از دیدگاه لاکلا و موف، تعریف مفصل‌بندی و گفتمان به هم وابسته است: «ما هر عملی را که منجر به برقراری رابطه‌ای بین عناصر شود، به نحوی که هویت این عناصر در نتیجه عمل مفصل‌بندی تعدیل و تعریف شود، مفصل‌بندی می‌نامیم، کلیت ساختمند حاصل از عمل مفصل‌بندی را گفتمان می‌نامیم». (laclau and mouffe, 1985: 105) به طور مثال گفتمان لیبرالیسم مفاهیمی چون آزادی، دموکراسی، آزادی فردی و عقل‌گرایی را با هم مفصل‌بندی میکند.

۲- دال مرکزی

هسته مرکزی منظومه گفتمانی را دال مرکزی تشکیل می‌دهد. دال مرکزی نشانه‌ای است که سایر نشانه‌ها حول آن نظم می‌گیرند. نیروی جاذبه این هسته سایر نشانه‌ها را به خود جذب می‌کند و سامان می‌دهد. مفاهیمی که در یک گفتمان مفصل‌بندی می‌شوند، حول یک مفهوم یا دال مرکزی شکل پیدا می‌کنند دال مرکزی به حالتی اشاره دارد که در آن معنای نشانه به حالت انجاماد در آمده است، ولی دال شناور به حالتی دلالت می‌کند که نشانه در میدان مبارزه گفتمان‌های متفاوت برای تثبیت معنا شناور و معلق است.

۳- هژمونی

در تحلیل گفتمان، مبارزه برای دستیابی به استیلا از طریق پروژه‌های سیاسی از اهمیت زیادی

برخوردار است. این به این علت است که رفتارهای استیلاجویانه در فرایندهای سیاسی، رفتارهایی محوری محسوب می‌شوند و فرایندهای سیاسی هم به نوبه خود برای شکلگیری، کارکرد و انحلال گفتمان‌ها اهمیت حیاتی دارند.

۴- عناصر و وقته‌ها

عناصر دال‌های شناوری هستند که هنوز در قالب یک گفتمان قرار نگرفته‌اند. برعکس، وقته‌ها عبارت‌اند از موقعیت‌ها و عناصری که در درون یک گفتمان مفصل‌بندی شده‌اند و به هویت و معنایی موقت دست یافته‌اند. عناصری که قبلاً در حوزه گفتمانی وجود داشتند به تدریج به درون گفتمان جذب و در واقع به وقته تبدیل می‌شوند. معانی و هویت‌ها همواره نسبی‌اند و امکان تغییر آنها بر حسب تغییر گفتمان وجود دارد. معنا هیچ‌گاه کاملاً تثبیت نمی‌شود. جایگاه‌های تفاوت، زمانی که در درون یک گفتمان مفصل‌بندی شده باشند، وقته و بالعکس هر تفاوتی را که از نظر گفتمانی مفصل‌بندی شده نیست، عنصر می‌نامند (laclau and mouffe, 1985:105)

۵- زنجیره هم‌ارزی و تفاوت

در عمل مفصل‌بندی، دال‌های اصلی (مثلاً لیبرال دموکراسی) با یکدیگر در زنجیره هم‌ارزی ترکیب می‌شوند. این دال‌ها نشانه‌هایی بی‌محتوایند؛ یعنی به خودی خود بی‌معنایند تا اینکه از طریق زنجیره هم‌ارزی با سایر نشانه‌هایی که آنها را از معنا پر می‌کنند، ترکیب می‌شوند و در مقابل هویت‌های منفی دیگری قرار می‌گیرند که به نظر می‌رسد تهدید کننده آنها باشند. در هم‌ارزی، عناصر، خصلت‌های متفاوت و معناهای رقیب را از دست می‌دهند و در معنایی که گفتمان ایجاد می‌کند، منحل می‌شوند. منطق هم‌ارزی، منطق ساده‌سازی فضای سیاسی است. در مقابل منطق تفاوت، به خصلت متکثر جامعه اشاره دارد و در اینجاست که مفهوم خصومت و غیره برجسته می‌شود. زنجیره هم‌ارزی در تقابل با خصم و غیر ایجاد می‌شود. منطق تفاوت به تمایزات و مرز-های موجود میان نیروهای موجود تأکید می‌کند و منطق هم‌ارزی می‌کوشد از طریق مفصل‌بندی بخشی از این نیروها، تمایزات آنها را کاهش داده و آنان را از طریق جذب عناصر شناور و تبدیل آنها به وقته، در مقابل یک اغیر منسجم نماید. بنابراین منطق هم‌ارزی شرط وجود هر صورت-بندی است. (laclau and mouffe, 1985:134)

۶- انسداد

یعنی تعطیل موقت در هویت بخشی به نشانه‌ها و تثبیت موقت. معنای یک نشانه در یک گفتمان انسداد هیچ‌گاه کامل نیست و همواره نسبی و موقتی است. انسداد یعنی توقف موقت در روند بی‌ثباتی معانی. گفتمان در حالت ثبات این تصور را به وجود می‌آورد که دال‌های شناور در یک وقته ثبات پیدا کرده‌اند. (Jurgensen and Philips, 2002:28) در این حالت نوعی انسداد در معنای نشانه

حاصل می‌شود و مانع از نوسانات معنایی آنها می‌شود. اما این انسداد دائمی نیست. در واقع انتقال از حالت عنصر به وقت‌هنگام هیچ‌گاه به شکل کامل صورت نمی‌گیرد. (laclau and mouffe, 1985: 110)

۷- حوزه گفتمانگی

حوزه گفتمانگی عبارت است از محفظه‌ای از معانی اضافه و بالقوه در بیرون از منظومه گفتمانی خاص که توسط آن طرد شده‌اند و از طرف دیگر مواد خامی برای مفصل‌بندی‌های جدید مهیا می‌کنند. از آنجا که هویت‌ها نسبی و ارتباطی‌اند، هیچ هویت ثابتی (مثلاً به عنوان کارگر) وجود ندارد بلکه این مفصل‌بندی‌های تصادفی و هژمونیک است که مثلاً فرد را کارگر، شهروند، سرباز یا زن جلوه می‌دهد. بنابراین طبقه‌ای به نام کارگر خارج از گفتمان سوسیالیستی وجود ندارد. همه چیز به مفصل‌بندی‌های امکانی و تصادفی که مواد خام آن از حوزه گفتمانگی اخذ می‌شوند، بستگی دارد.

۸- از جاشدگی

از جاشدگی، تمایل به فروپاشی نظم و به هم ریختن گفتمان موجود دارد و جامعه را به سمت بحران می‌راند. آنها در دنیای جدید تأثیری دوسویه دارند، از یک سو هویت‌های موجود را تهدید می‌کنند از سوی دیگر مبنایی هستند که هویت‌های جدید براساس آنها شکل می‌گیرند. پیامدهای از جاشدگی عبارت‌اند از: زمانی بودن، امکان و آزادی یا فقدان ساختار عینیت یافته... (laclau, 1990:43)

۹- مشروط و محتمل بودن

فقدان قانون‌های عینی تحول تاریخی و نفی ضرورت و در واقع تصادفی دیدن پدیده‌های تاریخی که ناشی از مفصل‌بندی‌های هژمونیک هستند، به معنی امکان است و از سوی دیگر «امکان» به بیرونی بودن شرایط وجود هر ماهیت اشاره دارد. وجود و هویت یک ماهیت ناشی از بیرون است. این بیرون یا غیر، نقش اصلی را در هویت بخشی و فعلیت گفتمان‌ها ایفا می‌کند. هیچ گفتمانی بدون غیریت سازی ایجاد نمی‌شود.

۱۰- ضدیت یا خصومت

ایجاد و تجربه ضدیت‌های اجتماعی، امری محوری برای نظریه گفتمان در سه جنبه می‌باشد. نخست اینکه، ایجاد یک رابطه خصمانه که اغلب منجر به تولید یک "دشمن" یا "دیگری" می‌شود، برای تأسیس مرزهای سیاسی امری حیاتی است. دوم اینکه، شکل‌گیری روابط خصمانه و تثبیت مرزهای سیاسی امری محوری برای تثبیت بخشی از هویت صورت‌بندی‌های گفتمانی و کارگزاران اجتماعی است. سوم اینکه، تجربه ضدیت نمونه‌ای است که حدودی بودن هویت را

فلسفه سیاسی برلین

فلسفه سیاسی برلین از بحث درباره ویژگی‌های پایدار و اساسی آدمی آغاز می‌شود. مهمترین ویژگی پایدار انسان خود مختاری و توانایی او در تصمیم‌گیری درباره زندگی خویش است. انسان می‌تواند اهدافی انتخاب کند و در نیل به آنها بکوشد. بنابراین آزادی خصلت اصلی انسان است و از این نظر، آدمی موجودی بی‌همتاست. انسان در روند تصمیم‌گیری و انتخاب به کمال خود می‌رسد. نقض آزادی و خود مختاری انسان نقض انسانیت اوست. بنابراین انسان خود هدفی فی‌نفسه است؛ و بهره برداری از انسان همچون وسیله‌ای برای رسیدن به هدفی دیگر به معنای نفی ذات اوست.

به گفته برلین در چهار مقاله درباره آزادی فیلسوفان دوران مدرن بر اساس برداشتی که از نهاد انسان دارند، آن را موجودی عقل‌گرا دانسته‌اند. همچنین فرایند تاریخ و جهان نیز عقلانی و هدفمند است. بنابراین، انسان همسو با تاریخ و جهان، غایاتی مشخص و از پیش تعیین شده دارد؛ غایاتی که از اراده و انتخاب انسان مستقل بوده و مقتضی "نظم و هماهنگی می‌باشند به هر قیمتی که شده". (برلین ۱۳۶۸: ۶۴)

نزد برلین اولاً، طبیعت بشری ذاتاً ناتمام است و ثانیاً صرفاً در پاره‌ای ویژگی‌های خود به نحو جزئی متعین است و ثالثاً آدمیان دارای طبیعت ثابت یا مشترکی نیستند. این ترکیب نیرومند منجر به نفی موجبیت علی در زمینه رفتار انسانی می‌شود و لذا برلین آرزوی برساختن علمی قانونمند یا قانون شناسانه درباره رفتار انسان (تاریخ و علوم انسانی) را آرزویی محال اندیشانه و «جنبانندن حلقه اقبال ناممکن» می‌داند. او به جای تجویز وحدت روش شناختی، پلورالیسم روش شناختی را توصیه می‌کند. (مجاهدی، ۱۳۸۰: ۲۶۴)

برلین با تکیه بر قیاس ناپذیری ارزش‌ها و ناکامی عقل در تنظیم مقولات مشترک و عام اخلاقی، تمامی نظام‌های اخلاقی مدعی سازماندهی عقلانی ارزش‌ها را رد می‌کند و معتقد است که این نظام‌های اخلاقی بر مبنای مفاهیم متناقض بنا شده‌اند. از دیدگاه وی، ارزش‌ها ممکن است تعارض پیدا کنند یا ناسازگاری‌هایی بین فرهنگ‌ها یا خرده فرهنگ‌ها شکل گیرد. (فاضلی و توکلی، ۱۳۹۴: ۷۶-۷۷)

در فلسفه سیاسی او، آزادی بر شالوده خودمختاری، فردیت و توانایی انسان در تصمیم‌گیری زندگی فردی استوار است. این بدان معناست که نقض انتخاب و اختیار انسان تفض انسان است و به شمار می‌آید. برلین با پذیرش نسبیت‌گرایی اخلاقی، نتیجه می‌گیرد که ارزش‌ها عام و کلی نیستند و منبعی برای تفسیر پذیری بی‌پایان به‌شمار می‌آیند. از این‌رو، هر جامعه‌ای دارای آرمان‌ها، معیارها،

شیوه‌های زندگی و معیارهای اندیشه و عمل منحصر به فردی هستند. البته همسان دانستن مطلق - گرایي اخلاقی با استبداد، هرگز به معنای آن نیست که برلین به انکار ویژگی خرد انسانی می - پردازد، بلکه او مرجعیت مطلق عقل، به ویژه از سوی قدرتمندان را ناصواب ارزیابی می‌کند. (براتعلی‌پور، ۱۳۹۰: ۲۸-۲۷)

در فلسفه سیاسی برلین، یکی از جنبه‌های جالب و مهم مواجهه برلین با ناسیونالیسم رجعت او به اندیشه‌های لیبرال قرن نوزدهمی نزد کسانی همچون بنژامین، کونستان، الکسی دوتوکویل و جان استوارت میل است. رجعت برلین البته بیشتر متوجه اندیشه‌های میل است و این در قرن بیستم کاملاً بی نظیر می‌باشد. ناسیونالیسم نزد برلین برخلاف متفکران پس از جنگ در اروپا و آمریکا، جزئی ضروری از لیبرالیسم است که متضمن دو جهت اساسی است. اولاً نیاز آدمیان برخوردار از درجات متفاوتی از آزادی منفی را به یک هویت مخصوص خویش که زمینه شکوفایی آنها باشد برآورده می‌کند و ثانياً رفاه و آسایش چنان همبسته شکوفایی صورت‌های فرهنگی است که تصورش بدون تعلق داشتن به واحدهای ناسیونالیستی ناممکن می‌نماید. البته او در این مسیر رفاه و آسایش را مبتنی بر صرف رضایت شخصی نخواند و بعد عمومی آن را غیر قابل حذف می‌یابد.

لیبرالیسم آگونیستی برلین

در نگرش آگونیستی با تأکید بر اندیشه‌های قیاس ناپذیری و غیرقابل مقایسه بودن بر امکان ناپذیری مقایسه عقلایی ارزش‌های متضاد و فرو کاستن ارزش‌ها در قالب مجموعه‌ای کلی تأکید می‌شود. (نظری، ۱۳۹۱: ۳۵۳)

کانون اصلی بحث‌های آریایا برلین، ترویج درک لیبرالی از تاریخ به معنای مجموعه‌ای از حوادث فاقد نظم و بی معنا و تلاش در جهت پاسخگویی به ایرادات تئوریک و رفع مشکلات عملی ای است که مفهوم لیبرالی «آزادی» با آن روبرو شده است. آریایا برلین منکر وجود ارزش‌های مطلق در زندگی بشری و در قلمرو تاریخ است. او، تاریخ را مجموعه‌ای آشفته و در هم از تصادفات بی معنا می‌داند. (زرشناس، ۱۳۷۸: ۵۱)

لیبرالیسم خاص برلین مبتنی است بر دیدگاه شأن انسان (کانت)، دیدگاه سعادت انسان (میل) و یا آرمان ارزش معنوی برابری همه موجودات زنده (در آرای متفکران معاصر چون جان راولز و رونالد دور کین). به نظر می‌رسد که لیبرالیسم برلین همه این دیدگاه‌ها را در برمی‌گیرد، ولی بر هیچ یک از آنها استوار نیست. (تقوی نژاد و کشیشیان، ۱۳۹۷: ۸۷)

در واقع می‌توان گفت که آن نوع لیبرالیسمی که در آثار برلین مندرج و متجسم است لیبرالیسمی بسیار متمایز و شاخص و مؤکداً اصیل است که هم با مکتب‌های لیبرالی حاکم در سال‌های اخیر

در جهان انگلیسی - آمریکایی منافات دارد، هم با سنت‌های کهنتر لیبرالیسم که این مکتب‌های تازه از آنها نشأت گرفته‌اند. همه لیبرالیسم‌های اخیر، آن‌گونه که مثلا در آثار راولز، دوورکین، هایک، نازیک، و گوتیر بیان شده‌اند، به درک و مفهومی از انتخاب عقلانی، اعم از کانتی یا میلی، لاکه یا هابزی، روی آورده‌اند که اصول لیبرالی بنا به فرض از آن مشتق می‌شود. اگر در لیبرالیسم جان استیوارت میل اصول لیبرالی به عنوان استراتژی‌هایی عقلانی برای پیشینه کردن رفاه همگانی، با تمهیداتی برای پیشینه کردن سودمندی و فایده، اختیار شده‌اند، در لیبرالیسم جان راولز هم، چه روایت قدیم و چه روایت جدیدش، اصول لیبرالی به عنوان شرایط عقلانی همکاری میان انسان‌هایی اختیار شده‌اند که هیچ مفهوم جامع و مانعی از خیر مشترک و همگانی ندارند.

در لیبرالیسم آگونیستی برلین، ارزش آزادی ناشی از محدودیت‌های انتخاب عقلانی است. لیبرالیسم آگونیستی برلین - لیبرالیسم تضاد میان خبرهای ذاتا رقیب - مبتنی بر انتخاب‌هایی ریشه‌ای است که ما باید میان چیزهای نامتوافق و قیاس ناپذیر انجام دهیم و نه مبتنی بر انتخاب عقلانی. علاوه بر این، لیبرالیسم آگونیستی برلین منکر این است که ساختار آزادی‌های متناسب با جامعه لیبرال را می‌توان از نظریه‌ها برگرفت یا آن را بر اساس نظامی از اصول بیان کرد، زیرا انتخاب میان آزادی‌های متضاد غالبا انتخابی میان نامتوافق‌ها و قیاس ناپذیرهاست. (raz,1986: 37)

شاید به نظر بیاید که مخالفت برلین با جبرگرایی و موجیبت علی و سازگاری باوری فاصله زیادی با دیدگاه‌ها و نظر او در فلسفه سیاسی و اخلاقی دارد. شاید حتی بتوان گفت که از این مواضع متافیزیکی برلین هیچ چیز تجویزی نتیجه نمی‌شود؛ و چنین ادعایی روی هم رفته خطا نیست. (گری، ۱۳۷۹: ۲۴)

با توجه به موارد مذکور، برلین در اندیشه‌های لیبرالیستی خود بر اندیشه طبیعت انسانی مشترک، نظیر آنچه مثلا در هابز و لاک، در روسو یا حتی هیوم می‌یابیم، صحنه نمی‌گذارد. در نظر اینان طبیعت انسانی مشترک متشکل از مقدار ثابتی از نیازهای بی‌تغییر و مجموعه کوچکی از خواهشهای نفسانی است که می‌توان آنها را همواره در پشت تنوع فرهنگی در رفتار و اخلاق، در درک خویش و مفاهیم خیر که تاریخ بشری پیش چشم ما می‌گذارد، تشخیص داد.

مفهوم آزادی در اندیشه سیاسی برلین

برلین در تعریف آزادی می‌نویسد: «واقعیت آن است که مفهوم آزادی مستقیما زائیده نظریاتی است که درباره ماهیت نفس و شخص انسان ابراز می‌شود. در واقع با تعریف انسان و آزادی می‌توان آنقدر بازی کرد تا از این کلمات هر معنی دلخواهی را افاده کند.» (برلین، ۱۳۶۸: ۲۵۴)

برلین همچنین در این باره می‌نویسد:

«هر کس برای آزادی به خاطر خود آزادی ارزشی قائل شده بر این باور بوده است که آزاد بودن در گزینش و موضوع گزینش واقع نشدن، از مقومات جدایی ناپذیر انسانیت انسان‌هاست و این هم جنبه مثبت و هم جنبه منفی آزادی را شامل می‌شود، یعنی از یک سو درخواست حق رأی و اظهار نظر در قوانین و راه و رسم جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم و از سوی دیگر لزوم قلمروی منفی که انسان در داخل آن ارباب خود باشد و تا آنجا که وجود جامعه در خطر نیفتد، مجبور نباشد که به کسی حساب پس بدهد». (برلین، ۱۳۶۸: ۷۷)

می‌توان گفت که در اندیشه برلین، مهمترین توجیه آزادی در چارچوب لیبرالیسم بر مبنای فردگرایی استوار است. بر این اساس، زندگی هر فرد به خود او تعلق دارد و هر شخص باید در بیان مطلب یا کار خود مجاز باشد و با برخوردی خودسرانه و بازدارنده روبه‌رو نشود. بنابراین، مفهوم آزادی در اندیشه برلین بر محور انتخاب‌گری یا گزینش‌گری انسان معنا می‌یابد. طبق درک و مفهوم او، فردی که هرگز به تمناهایش نیندیشیده، هرگز آنها را ارزیابی نکرده و آنها را نسنجیده است، ضرورتاً آن آزادی بنیادین را ندارد. زمانی که شخصی از میان امکان‌های انتخاب ارزشمند یکی از این امکان‌ها را انتخاب می‌کند؛ به معنای این است که صرفاً از میان شیوه‌های زندگی، یک شیوه زندگی را به جای شیوه‌های دیگر انتخاب کرده است و امکان مقایسه آنها با هم وجود ندارد. منظور نهایی او تأکید بر این مطلب است که شکوفایی انسان صرفاً یک شکل و صورت یا حتی صورت-های محدود و مشابه ندارد. از این‌رو در اندیشه وی هم‌رنگ‌گرایی و کلیت‌نگری منافی هویت فردی و ناقض حوزه آزادی تلقی می‌شود.

آزادی مثبت از دیدگاه برلین

آزادی مثبت در نظریه برلین چند معنا دارد؛ و همین تعدد معانی، تقابل آزادی مثبت با آزادی منفی و به طور کلی بحث او را مبهم کرده است. آزادی مثبت او به معنای خودمختاری فردی و ثانیاً به مفهوم عمل برحسب مقتضیات عقل و ثالثاً به معنای حق مشارکت در قدرت عمومی به کار رفته است. برلین درباره آزادی مثبت به طور کلی چنین می‌گوید: معنای مثبت آزادی از خواست فرد برای خود مختاری بر می‌خیزد. آرزوی من در مقام فرد این است که زندگی و تصمیمات من متکی بر خودم باشد نه بر نیروهای خارج از من. می‌خواهم ابزار اراده خودم باشم نه اراده دیگران. می‌خواهم کارگزار باشم نه کار پذیر و به موجب دلایل و اهداف آگاهانه‌ای عمل کنم که از آن خود من است نه به موجب عواملی که از خارج بر من اثر می‌گذارد. می‌خواهم کسی باشم نه هیچکس، کارگزار و تصمیم‌گیرنده باشم نه این که برایم تصمیم بگیرند، خودگردان باشم نه این که دیگران با من چنان رفتار کنند که گویی شیء یا حیوانم یا برده‌ای عاجز از ایفای نقش انسانی خود؛ یعنی اینکه بتوانم اهداف و شیوه‌های رسیدن به آنها را در ذهن خود تصویر کنم. این دست‌کم بخشی از

معنای عقلانی بودن انسان است.» (berlin,1969:131)

منشأ مفهوم آزادی مثبت را برلین در نظریه‌هایی می‌داند که به استقلال، خود آیینی و خود-فرمانی فرد توجه ویژه داشته‌اند. در این زمینه او از کسانی نام می‌برد: (۱) رواقیان که تسلط به نفس و ترک خواهش‌های نفسانی را به عنوان راهی برای دور ماندن از فساد و مقاومت در برابر قدرت-های قاهر دنیایی موعظه می‌کردند؛ (۲) روسو که می‌گفت تنها جامعه عدالت پرور جامعه‌ای است که فرد در آن خود فرمانی فردی را به خود فرمائی جمعی تبدیل کند و اطاعت از مراجع حکومتی را مساوی اطاعت از خویشتن قرار دهد؛ (۳) کانت که به موجب خودآیینی اخلاقی در فلسفه او، آزادی و کرامت سلب نشدنی انسان در این است که فرد همواره به متابعت از قانونی در اخلاق که خود برای خویشتن گذارده رفتار کند و وابسته به مراجع دیگر نباشد. (مشکات و فاضلی، ۱۳۹۵: ۴)

از دیدگاه برلین، آزادی مثبت به معنای خود مختاری در معنای عمل بر حسب مقتضیات عقل کلی می‌باشد. تغییر معنای آزادی مثبت نتیجه تأثیر چهار مفروض اساسی عقل‌گرایی است: «نخست اینکه همه انسانها فقط یک هدف راستین دارند و آن خودگردانی عقلانی است؛ دوم اینکه غایات همه موجودات عقلانی ضرورتاً می‌یابد در چارچوبی عمومی و واحد هماهنگ باشد و این چارچوب را عده-ای بهتر از دیگران در می‌یابند؛ سوم اینکه نزاع و تراژدی یگانه نتیجه برخورد عقل با امر غیر عقلانی یا نه چندان عقلانی است... و چنین برخوردهایی اصولاً اجتناب‌ناپذیر است ... چهارم اینکه وقتی همه انسانها خردگرا شوند، از قواعد عقلانی طبیعت خود پیروی خواهند کرد و این قواعد در همه مردم یکسان است. بدین‌سان در آن واحد هم تابع عقل خواهند بود و هم آزاد.» (berlin,1969:154)

آزادی منفی از دیدگاه برلین

برلین در مقابل مفهوم آزادی مثبت که به نظر او با سنت جامعه بسته و توتالیتریسم همراه بوده است از مفهوم آزادی منفی به مثابه اساس لیبرالیسم دفاع می‌کند. آزادی منفی را در فارسی باید «رهایی» یا «آزادی از» ترجمه کنیم. «آزادی از» یعنی آزاد بودن از یک رشته منع‌ها و زنجیرها و زورها. (سروش، ۱۳۷۸: ۳۱)

آزادی منفی به معنای فرصت است زیرا آزادی به واسطه سیوررت و سیالیت ارزش‌هایی چون امنیت، سعادت، عدالت، نظم، همبستگی اجتماعی و صلح می‌بایست محدود باشد و آزادی منفی اگر وجود نداشته باشد فرصتی دست نمی‌دهد که سایر ارزش‌ها به کار روند. (خلیلی، ۱۳۸۶: ۱۵)

برلین در تعریف آزادی منفی می‌گوید: «اگر دیگران مرا از آنچه بدون دخالت آنان انجام خواهم داد باز دارند، به همان اندازه (دخالت دیگری) آزادی خود را از دست داده‌ام و اگر دیگران این حوزه را بیش از حد معینی محدود کنند در آن صورت می‌توان گفت که من تحت اجبار و شاید در بندم. اجبار یعنی مداخله عمدی دیگران در حوزه‌ای که فرد بدون مداخله آنان در آن حوزه عمل می‌-

کند. بنابراین اجبار انسان یعنی محروم کردن او از آزادی. فقدان آزادی نتیجه بسته شدن درها یا باز نبودن درها به روی فردا به واسطه اعمال عمدی یا غیر عمدی ... دیگران است. (berlin, 1969: 164) همچنین می‌گوید: معنای اساسی آزادی رهایی از بند و زنجیر، زندان و بردگی است. بقیه (معنای آزادی) بسط همین معنا یا استعاری است ... آزادی، دست کم به معنای سیاسی آن، معادل فقدان ارباب و سلطه است.» (berlin, 1969: 179)

دیدگاه منفی آزادی بر آنست که بیابد چه کارهایی از سوی دیگران، انسان را از آنچه آزادی اوست باز می‌دارد. اصلی‌ترین بخش آزادی منفی رفع موانع از جلو پای آدمی است در راهی که مایل است بییماید. آزادی منفی بر می‌گردد به این که «تا چه حد انسان زیر انقیاد است». اما دیدگاه مثبت بیشتر بر می‌گردد به اقدام‌هایی که «باید» انجام شود تا انسان بتواند به آنچه لازم می‌داند برسد. آزادی مثبت به این پرسش که چه کسی بر انسان فرمانروایی می‌کند مرتبط است. آزادی مثبت بر اجرای آرمان‌ها و مداخله انسان نیاز دارد و عدالت جنبه اصلی آن است. (رئیس دانا، ۱۳۸۴: ۱۲۴)

توانایی انسان برای انتخاب مؤید درک و مفهوم برلین از آزادی است، زیرا او «آزادی بنیادین» را همان توانایی انتخاب می‌داند، یعنی همان چیزی که کانت آن را Willkur می‌خواند و تأکید می‌کند که توانایی انتخاب هم آزادی «مثبت» و هم آزادی «منفی» را مستحکم می‌کند. در اینجا ظاهراً منظور برلین این است که حتی آزادی منفی هم که معمولاً در سنت تجربی آن را عدم مداخله دیگران به هنگام عمل بر وفق تمناهای عملی و بالقوه می‌دانند - پیش فرضش توانایی برای انتخاب میان شقوق مختلف است. (taylor, 1979: 158)

طبق درک و مفهوم برلین، فرد عاملی که هرگز به تمناهایش نیندیشیده، هرگز آنها را ارزیابی نکرده، هرگز آنها را نسنجیده است ضرورتاً آن آزادی بنیادین را ندارد. چنین عاملی چون توانایی انتخاب میان شقوق مختلف را ندارد، پس نمی‌تواند آزادی منفی داشته باشد؛ چنین عاملی حتی نمی‌تواند از آزادی منفی محروم هم شود. (صدر، ۱۳۸۵: ۲۳۶)

برلین توانسته است با برقراری نوعی استلزام منطقی میان تکثرگرایی و آزادی منفی، بر برتری آزادی منفی و لیبرالیسم بر بقیه جایگزین‌هایشان حکم کند. (جیرانی، ۱۳۸۹ و ۱۳۹۰: ۵۰) اندیشه محوری برلین همین رد نگاه مونیستی و پافشاری پلورالیستی بر تنوع و عدم توافق و قیاس ناپذیری خیرهای اصیل انسانی است. همچنین اندیشه جانبش گزارش او از آزادی نیز همین است. آزادی منفی را باید به عنوان گونه بنیادین آزادی ستود و اختیار کرد، زیرا این آزادی با تنوع رقابت آمیز اهداف و خیرهای انسانی بیش از هر نوع آزادی دیگر سازگاری زد. آزادی مثبت، هرچند خود گونه اصیلی از آزادی است زیرا به خودسروری ربط می‌یابد، اما به آسانی و به اعتقاد برلین، به گونه‌ای ناگزیر فساد می‌پذیرد و تبدیل به عقل‌گرایی اخلاقی می‌شود که تخیلی وهمی بیش نیست و برای انتخاب

و قدرت‌گزینش مهلک است. از سوی دیگر، از درک و مفهومی که برلین از آزادی منفی دارد و آن را مرکب از آزادی‌های متنوع و غالباً متضاد و بعضاً نامتوافق می‌داند نتیجه می‌شود که هیچ نظریه اصلی نمی‌توان یافت که معین کند چگونه باید این تضادها را حل کرد. در واقع، چون ممکن است آزادی‌های منفی همگی ارزشمند اما نامتوافق و قیاس‌ناپذیر باشند، پس هیچ نظریه یا محاسبه اختیار‌گرایانه‌ای نمی‌تواند باشد که به ما بگوید چه زمانی آزادی منفی به حداکثر می‌رسد و بیشینه می‌شود.

مرز بین آزادی مثبت و منفی

آزادی منفی و مثبت، با صرف نظر از زمینه‌های مشترکی که دارند و با صرف نظر از این که کدام یک از آنها در معرض انحراف‌های بیشتری‌اند، به هر حال یکی نیستند. هر یک از آن دو آزادی، فی‌نفسه، هدفی جداگانه است که ممکن است با هدف دیگر تعارض پیدا کند و جمع‌شدنی نباشد. در چنین وضعی، البته مسئله انتخاب و ترجیح مطرح می‌شود. آیا باید در شرایط معینی جانب دموکراسی را گرفت، اگرچه به زیان آزادی فردی تمام شود؟ یا مثلاً باید از برابری و مساوات به زیان نخبگان هواداری کرد؟ یا باید از عفو و بخشش و خودانگیختگی و خوشبختی و وفاداری و معصومیت، ولو به زیان عدالت و دانش و حقیقت تمام شود، جانبداری کرد؟ نکته این است که در جایی که ارزش‌های نهایی را نتوان با هم جمع کرد، اصولاً راه حل قاطعی نیز وجود ندارد. در چنین شرایطی، معقول‌تر آن خواهد بود که با توجه به هسته مرکزی و حداقلی و عام ارزش‌ها و با در نظر گرفتن واقعیات، بهترین توازن میان ارزش‌ها و غایات، از جمله آزادی مثبت و منفی، را در زندگی فردی و جمعی ایجاد کنیم.

یکی از مهم‌ترین دغدغه‌ها یا به نوعی حتی مهم‌ترین رسالتی که برلین بر دوش خود احساس می‌کند دفاع از آزادی و جلوگیری از مسخ شدن انسان‌ها یا سلب کردن قلمرو آزادی آنان یا گرفتن حق انتخاب از آنان و یا حتی فریب و دست‌کاری غیر مستقیم در انتخاب‌های آنان است. (مشکات و فاضلی، ۱۳۹۳: ۱۱۴). برلین معتقد است که:

در اینجا صحبت از نوعی شهود مرموز یا نوعی روش غیر تجربی برای حدس زدن ذات واقعیت در کار نیست. قضاوت، مهارت، حس زمان‌بندی، درک رابطه وسایل و نتایج به عوامل تجربی بستگی دارد؛ عواملی مثل تجربه کردن، مشاهده و بالاتر از همه «حس واقعیت» که به معنای ایجاد نوعی پیوستگی نیمه آگاهانه در میان تعداد وسیعی از عناصر به ظاهر ناچیز است به وضعی که در میان آنها نوعی الگو به وجود آورد که بتواند عمل درست را به ما «تلقین» و یا پیشنهاد کند. چنین عملی مطمئناً شکلی از بداهه‌پردازی است، منتها فقط در خاکی شکوفا می‌شود که با تجربه و نوعی حساسیت استثنایی به آن چه در فلان وضعیت ذیربط است غنی شده باشد. استعداد و موهبتی که

بدون آن نه هنرمندان و نه دانشمندان توانایی رسیدن به نتایج اصیل را ندارند. به نظر می‌رسد که این استعداد با ایمان ما به برتری مطلق یک مدل سازگار نباشد و هنگامی که به جامعه نوعی ایدئولوژی متعصبانه درمی‌آید توانایی اصیل ما را برای واکنش صحیح به ادراکمان مخدوش می‌سازد. (berlin, 2004: 4)

به عقیده برلین، این حد و مرز لغزان و ناتمام میان ارزش‌ها و به ویژه آزادی مثبت و منفی موجب می‌شود افراد حدود انتظارات خویش را پایین‌تر آورند و با فروتنی و احتیاط و حزم بسیار در خصوص مسائل تصمیم‌گیری کنند؛ برخلاف وحدت‌گرایی که الگوهای تام و تمام آن انسان‌هایی تندرو، افراطی و متهور به بار می‌آورد که اغلب اعمالشان مسائل را بغرنج‌تر می‌سازد. از دیدگاه برلین: با افزایش و حفظ تعادلی هرچند دشوار، می‌توانیم میزان این برخوردها را به حداقل برسانیم؛ تعادلی که پیوسته در خطر است و نیازی دائم به ترمیم دارد. تکرار می‌کنیم: فقط همین شرط اولیه جامعه‌هایی شایسته و معقول و رفتار اخلاقی قابل قبول است و در غیر این صورت راهمان را گم می‌کنیم. (برلین، ۱۳۸۵: ۴۰)

به نظر برلین، موفق‌ترین دولت مردان تاریخ مردانی واقعگرا بوده‌اند که نگاه تجربه‌باور و موقعیت‌سنجشان مانع از به کارگیری جزم‌انگارانۀ یک اصل کلی و انعطاف‌ناپذیر در همه عرصه‌های اخلاق و اجتماع می‌شده است. به نظر او، باید این نکته را در تصمیمات سیاسی از نظر دور نداشت. تفاوت حادث شده میان دو مفهوم آزادی مثبت و منفی، نه صرفاً صوری، بلکه مفهومی و محتوایی است. تمایز میان دو وجه آزادی مثبت و منفی، ناظر بر تصویری کثرت‌گرا از آزادی است که در آن، وجوه متفاوت آزادی در ارتباط با تعارض میان ارزش‌های قیاس‌ناپذیر عقلی قرار می‌گیرد:

اگر ادعاهای دو (یا بیشتر از دو) گونه آزادی، قیاس‌ناپذیری را در هر مورد خاص به اثبات برساند و اگر این نشانه‌ای از تخالف و رویارویی ارزش‌ها و ناهم‌سنخی آنها باشد، بهتر است که با این واقعیت ذهنی عذاب‌آور (دشوار) رو به رو شویم نه آن که آن را نادیده بگیریم، یا این که به صورت غیرارزادی آن را ناشی از نارسایی‌هایی بدانیم که با گسترش در مهارت یا دانش از بین می‌رود، یا آن که به صورت بدتری، از طریق این ادعا که یکی از ارزش‌های رقیب مشابه و همانند دیگری است، مورد تعدی و انقیاد قرار گیرد و در نهایت هر دوی آنها مورد تحریف قرار گیرند. (Riley, 2001: 291)

موانع آزادی از دیدگاه آیزایا برلین

برلین درباره موانع آزادی استدلال می‌کند که محدودیت‌های طبیعی را نمی‌توان مانع آزادی پنداشت، زیرا چنین محدودیت‌هایی اجتناب‌ناپذیر است. فقط محدودیت‌هایی که دیگران برای انتخاب آزاد فرد ایجاد کنند مانع آزادی شمرده می‌شود. سلطه و مداخله دیگران مانع اصلی آزادی

منفی است. محدودیت‌های ساختاری را هم می‌توان مانع آزادی شمرد، به شرط این که ثابت شود آن محدودیت‌ها محصول عمل دیگران است. بنابراین می‌توان قوانین و مقررات را مانع آزادی دانست. به طور کلی فقدان آزادی نتیجه نقشی است که به نظر فرد دیگران مستقیم یا غیر مستقیم و به عمد یا سهو ایفا می‌کنند تا وی از آنچه می‌خواهد انجام دهد باز بماند.» (berlin,1969:123)

پس برلین آزادی را با صرف فقدان اجبار عمدی یکی نمی‌داند. اما محدودیت‌های ساختاری دیگر، مثل توزیع ثروت در جامعه و فقر حاصل از آن، وقتی مانع آزادی تلقی می‌شود که محصول عمل دیگران پنداشته شوند؛ و کسی که این را ثابت کند فقر مانع آزادی او به شمار می‌رود. پس در این موارد اجبار ساختاری بستگی به نظر فرد درباره ماهیت نظام و نهادهای اجتماعی دارد، به ویژه در این خصوص که آیا این نظام‌ها تغییر پذیر است یا نه. «چون معتقدم که ناتوانی من در انجام دادن امری نتیجه برقراری نهادهای اجتماعی به دست دیگران است، پس فکر میکنم قربانی اجبارم.» (Ibid) بنابراین فقر هر جا پدیده‌ای طبیعی تلقی می‌شود مانع آزادی به شمار نمی‌رود. اما به نظر برلین در مجموع فقدان امکانات لازم برای انتخاب آزاد مانع آزادی نیست؛ یعنی نمی‌توان گفت که فقر یا سلطه طبقاتی عامل عمومی عدم آزادی است؛ زیرا اصل آزادی را از بین نمی‌برد، بلکه برخی از شرایط آن را از میان برمی‌دارد؛ یعنی اجرای آن را ناممکن می‌سازد. برلین معتقد است که باید میان آزادی و شرایط آزادی فرق قائل شویم: «این تمایز لفظی نیست، زیرا اگر نادیده گرفته شود به معنا و ارزش آزادی انتخاب اهمیت لازم داده نخواهد شد. انسان‌ها در کوشش برای ایجاد شرایط اجتماعی و اقتصادی آزادی ... خود آزادی را فراموش می‌کنند؛ و حتی اگر آزادی از یادها نرود، باید کنار بروند تا برای ارزش‌های مصلحان و انقلابیون جا باز شود. (berlin,1969:169) با این حال، برلین دخالت دولت در اقتصاد را برای تضمین شرایط آزادی بسیار اساسی می‌داند: «براساس ملاحظات و دعاوی آزادی منفی و آزادی مثبت، از برنامه ریزی و قانون گذاری اجتماعی و دولت رفاهی و سوسیالیسم به یک میزان می‌توان دفاع کرد.» (Ibid:141)

برلین همچنین موانع درونی آزادی را مانند «وسواس‌ها و ترس‌ها و روان‌پریشی‌ها و نیروهای غیر عقلانی»، موانعی بزرگ خوانده است؛ اما به نظر او این محدودیت‌ها مانع آزادی اخلاقی انسان است و نفس آزادی سیاسی او را از بین نمی‌برد، هر چند مانع اجرای آن می‌شود. با این حال برلین اشاره می‌کند که ممکن است ترس و دیگر حالات روانی فردی محصول جامعه و نظام سیاسی، یعنی نتیجه اعمال دیگران، باشد و به اندازه سلطه دیگران مانع انتخاب آزاد انسان شود.

بنابراین، جوهر اندیشه برلین مفهوم آزادی انتخاب فردی است. با این حال حق انتخاب فرد مطلق نیست، زیرا در این صورت به حق انتخاب دیگران تعرض می‌شود. بنابراین حق انتخاب فرد

محدودیت‌هایی پیدا می‌کند. این محدودیت‌ها به موجب ارزش‌های اخلاقی هر جامعه و نیز به اقتضای ضرورت رعایت دیگر غایات بشری، به ویژه عدالت و برابری، ایجاد می‌شود. چون آزادی با دیگر ارزش‌های ما تعارض دارد، باید آن را در مواردی محدود کرد تا به سایر آرمانها آسیب اساسی نرسد. اما به نظر برلین به هر حال باید همواره و به هر قیمتی حوزه حداقلی از آزادی انتخاب مطلق و نقض ناشدنی برای فرد باقی بماند، زیرا در غیر این صورت ماهیت انسان به منزله موجودی خودمختار نقض می‌شود.

نتیجه گیری

آیزایا برلین در نگرش فکری خود، دیدگاهی کثرت‌گرا در چارچوب آنچه که لیبرالیسم آگونیستی» خوانده می‌شود؛ اتخاذ می‌کند. هر چند برلین به نحوی متناقض، در برخی موضع‌گیری‌ها پایبند به عقلانیت لیبرالی می‌داند و راه فهم استدلال‌های مخالف، نقایص استدلالی و اشتباهات در رویکرد را پایبندی به اصول لیبرالی و تحلیل عقلایی می‌داند؛ اما در تحلیل نهایی، دیدگاه او به گرایش‌های نقادانه رمانیستی نزدیک تر است. نگرش برلین که واکنش‌های رمانتیک نسبت به مفاهیم و اندیشه‌های روشنگری را به تصویر می‌کشد؛ بر این اندیشه تأکید دارد که افراد و ملل مختلف بر پایه احساسات و ادراکات رمانتیک (اسطوره، تصورات و پندارها، باورها، تعصبات) آرمان‌های خود را در فرایندی بی پایان خلق می‌کنند و این وجوه رمانتیک همواره بر ارزیابی‌های عقلایی برتری و سبقت می‌جویند. بنابراین، از آن جایی که معیارهای عقلایی واحدی برای ارزیابی آرمان‌های خلق شده ملت‌های مختلف وجود ندارد و نمی‌توان آرمان‌های آنها را نسبت به آنچه که دیگران برگزیده‌اند، کمتر یا بیشتر عقلایی دانست؛ باید از آرمان‌های خود به عنوان تجلی اصالت و اعتبار حمایت و پشتیبانی کرد.

برلین دو گونه آزادی را از هم متمایز می‌کند: آزادی مثبت و آزادی منفی. برلین آزادی منفی را به مکتب سنتی لیبرالیسم به صورتی که از قرن هفدهم تا اوایل قرن نوزدهم در بریتانیا و فرانسه پدید آمد، مرتبط می‌سازد. آزادی منفی عبارت است از اعمال خودمختاری و توانایی انتخاب بدون مداخله عوامل بیرونی. اما آنچه عمدتاً توجه وی را جلب می‌کند آزادی مثبت است که به ادعای او هم مفهومی مبهم است و هم دستخوش دگرگونی‌های نامبارک و شوم و مالا تحریف شده است. آزادی مثبت در نظر برلین چند معنا دارد و همین تعدد معانی تقابل آزادی مثبت با آزادی منفی و به طور کلی بحث او را مبهم کرده است. آزادی مثبت اولاً به معنای خودمختاری فردی و ثانیاً به مفهوم عمل بر حسب مقتضیات عقل و ثالثاً به معنای حق مشارکت در قدرت عمومی به کار رفته است. پایه دو مفهوم آزادی و لیبرالیسم برلین نه بر دفاع و هواداری از آزادی منفی در برابر آزادی

مثبت، بلکه بر طرفداری از فردگرایی و مکتب تجربی و چندگانگی ارزش‌ها در مقابل مذهب جمعی و کل‌گرایی و یگانه‌انگاری بود.

با آنکه انحراف از هر دو آزاد نتایج نامطلوب به بار آورده است، اما از لحاظ تاریخی، یکی از آن دو انحراف نتایج خوشونت بار بیشتری بروز داده است. به نظر می‌رسد آزادی مثبت انحرافی مصیبت بارتر از آزادی منفی داشته است اما آزاد منفی نیز تا نهایت «آزادگذاری» منحرف شده است که سرانجام به بیدادگری و رنج‌های دهشتناک می‌انجامد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع فارسی

کتاب

- برلین، آیزایا (۱۳۶۸)، چهار مقاله درباره آزادی، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: انتشارات خوارزمی
- (۱۳۸۵)، سرشت تلخ بشر: جستارهایی در تاریخ اندیشه‌ها، ترجمه لیلی سازگار، تهران: نشر ققنوس
- بشیریه، حسین (۱۳۷۹)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (لیبرالیسم و محافظه کاری)، تهران: نشر نی
- جهانبگلو، رامین (۱۳۸۷)، در جستجوی آزادی، گفتگو با آیزایا برلین، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: نشر نی
- زرشناس، شهریار (۱۳۷۸)، اشاراتی درباره لیبرالیسم در ایران، تهران: نشر کیهان
- گری، جان (۱۳۷۹)، فلسفه سیاسی آیزایا برلین، تهران: نشر طرح نو

مقالات

- ایزدی، جهانبخش (۱۳۹۰)، آزادی به مثابه معنا، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، دوره ۴، شماره ۱۶
- براتعلی‌پور، مهدی (۱۳۹۰)، گفتگوهای عقلانی و جهان شمول‌گرایی اخلاقی، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۱، شماره ۱
- جیرانی، یاشار (۱۳۸۹)، تکثرگرایی ارزشی و آزادی در اندیشه آیزایا برلین، دو فصلنامه علمی-پژوهشی سیاست نظری، دوره جدید، شماره ۹
- خلیلی، محسن (۱۳۸۶)، مفهوم آزادی در نگرش مجلس خبرگان قانون اساسی، پژوهشنامه حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره ۴
- زهرا آقاجانی و دیگران (۱۳۹۶)، فرایند برساخت هویت زنان در جریان طلاق: بازاندیشی در تقدس خانواده و قبح طلاق (مطالعه موردی دانشجویان زن رشته‌های علوم اجتماعی دانشگاه‌های تهران)، فصلنامه توسعه اجتماعی، دوره ۱۱، شماره ۳
- رستمی، مسعود (۱۳۸۴)، جایگاه حقوق بشر در پلورالیسم ارزشی آیزایا برلین، دانشنامه حقوق و سیاست، سال اول، شماره ۲
- رئیس دانا، فریبرز (۱۳۸۴)، هم‌کنشی آزادی منفی و آزادی مثبت در شعر احمد شاملو، فصلنامه گوهران، شماره ۹ و ۱۰

- سیدمجتبی تقوی نژاد و گارینه کشیشیان (۱۳۹۷)، آیزایا برلین؛ طرح لیبرالیسم بر مبنای پلورالیسم ارزشی، دو فصلنامه علمی- پژوهشی پژوهش سیاست نظری، شماره ۲۳
- سجاد چیت فروش و مهنناز صابردوست (۱۳۹۵)، چالش‌های ایران و غرب در حوزه حقوق بشر؛ رویکردی فکری و سیاسی، دو فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، دوره جدید، سال دوم، شماره ۱
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۸)، آزادی عادلانه، ماهنامه کیان، شماره ۵۱

- محسن فاضلی و غلامحسین توکلی (۱۳۹۴)، کثرت گرایی آیزایا برلین و تفاوت آن با نسبی گرایی، فصلنامه غرب شناسی بنیادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ششم، شماره ۲

- مجاهدی، محمد مهدی (۱۳۸۰)، نگاهی به آیزایا برلین و درنگی در فلسفه سیاسی او؛ صورتی خاص برای تصویری خاص، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۱

- محمد مشکات و محسن فاضلی (۱۳۹۵)، بررسی مفهوم آزادی از نظر آیزایا برلین، پژوهش‌های علوم انسانی نقش جهان، سال هشتم، دوره جدید، شماره ۳

- (۱۳۹۳)، بررسی انتقادی مفهوم آزادی از نظر آیزایا برلین، فصلنامه غرب شناسی بنیادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. سال پنجم، شماره ۲

- نظری، علی اشرف (۱۳۹۲)، بازشناسی مفاهیم آزادی مثبت و منفی: رویکردی انتقادی، فصلنامه سیاست، دوره ۴۲، شماره ۱

English Resources

Book

- Berlin, Isaiah (1969), **four essays on liberty**, Oxford university press
- Raz, Joseph (1986), **the morality of freedom**, Oxford, clarendon press
- Rawls, John (1972), **A theory of justice**, Oxford university press
- Taylor, Charles (1972), **what's wrong with negative liberty**, Oxford university press

Articles

- Riley, Jonatan (2001), **Interpreting Berlin's liberalism**. *American Political science, Review*. Vol. 95, No. 2. June